

گاهنامه هنر و مبارزه

28 اوت 2017

نیرنگ حقوقک بشر

نوشته برونو گیگ

[Bruno Guigue](#)

متولد 1962 در تولوز، مقام عالی رتبه قدیمی فرانسوی، پژوهشگر در فلسفه سیاسی و تحلیلگر مسائل سیاسی فرانسه.

مرکز مطالعات جهانی سازی

Mondialisation.ca, 23 août 2017



به استثناء ارتجاعیون که معتقدند سلسله مراتب اجتماعی بر اساس طبیعت بنیانگذاری شده و یک عده برای فرمانبرداری و یک عده دیگر برای فرمانروائی به دنیا آمده اند، همه بر این باورند که باید از حقوق بشر دفاع کنند. ولی باید دانست که هیچ کدام از یک موضوع یگانه حرف نمی زنند. اگر این اصطلاح به معنای دسترسی و امکان برخورداری از میراث ملی، امکانات و مزایای همگانی مانند امکان اشتغال به کار، برخورداری از مسکن، خدمات درمانی و آموزش و پرورش به همان شکلی که آزادی بیان یا انتخاب نوع مناسبات جنسی به بخش هائی از حقوق بشر تعلق دارد، جدی گرفتن چنین حقوقی مستلزم گنجاندن حقوق همگانی در آن است، به این معنا که همه باید بتوانند از امکان زندگی در شرایط مادی مناسب و شرافتمندانه برخوردار باشند.

با وجود این فعالان حقوق بشر فقط به حقوق فردی توجه نشان می دهند و آشکارا حقوق اجتماعی را ندیده می گیرند. به این علت که افرادی چند از سوی دولتهای اقتدارگرا به زندان محکوم می شوند و یا از آزادی بیان محروم می مانند برایشان تحمل ناپذیر است، ولی نسبت به توده های مردمی که به دلیل قوانین خدشه ناپذیر سرمایه داری جهانی باید به فقر و گرسنگی محکوم شوند بی اعتنا باقی می مانند. در نتیجه همدردی آنان برای بشریتی که در رنج به سر می برد به شکل شگفت آوری گزینشی بنظر می رسد. فقط برای دفاع از اقلیتها یا افراد منزوی بسیج می شوند و در مداخلاتشان همواره از افراد یا گروه های دفاع می کنند که سزاوار تشخیص داده اند، ولی هرگز نمی بینیم که برای دفاع از حقوق طبقه اجتماعی محروم و سرکوب شده اقدام کنند.

واژگان و بازی زبانی اغلب سازمانهای غیر دولتی (ONG)، که اکثراً آنگلو ساکسون هستند، به روشنی شاهد این مدعا است. سازمانهای غیر دولتی علیه تبعیض مبارزه می کند ولی نه علیه استثمار، علیه تبعیض و حذف ولی نه علیه فقر، مبارزه علیه محرومیت از آزادی برای یک یا چند نفر و نه برای مبارزه علیه فقری که به توده های عظیم تحمیل شده است.

فلسفه آنان، فلسفه فردگرایی لیبرال است که فقط افرادی را باز شناسی می کند که واجد حقوق باشند، و توجهی به این موضوع ندارند که این افراد ثروتمند هستند یا فقیر. از مبارزه طبقاتی که به هیچ وجه نباید حرف بزنیم، زیرا هرگز نمی خواهند چنین اصطلاح ناشایستی را به زبان بیاورند.

یگانه مبارزه ای که از دیدگاه آنان ارزشمند تلقی می شود، آنی است که افراد فرضی و ذهنی و مجهول را با استانداردهای محدود به آزادی های صوری و فردی منطبق کند، و در این محاسبه به خرسندی فراموش می کنند که این آزادیها صرفاً در وضعیت خاصی می تواند وجود داشته باشد.

به بیان روشنتر، حقوق بشر عادی روی واقعیت امور پرده ای از ابهام می پوشاند زیرا آزادیهای فردی وقتی عینیت خواهد داشت که حقوق اجتماعی در ساختارهای اجتماعی تضمین شده باشد و آن را شایسته و بایسته بداند. به بیان دیگر، حقوق فردی وقتی واقعی خواهد بود که به اندازه کافی خوراک، مسکن، بهداشت و آموزش برای همگان نیز تأمین شده باشد، و چنین شرایطی فراهم نخواهد آمد مگر اینکه توازن نیروها بین طبقات اجتماعی به شکل دراز مدت آن را تضمین کرده باشد.

کوتاه سخن این است که، مدافعان حقوق بشر خیلی به سادگی فراموش می کنند که افراد بی آن که جامعه ای وجود داشته باشد نمی توانند وجود داشته باشند و اگر جامعه به حاکم و محکوم تقسیم شده باشد، هر آنچه درباره حقوق فردی گفته اند باد است.

این بی اعتنائی به شرایط اجرای عینی حقوق که در عین حال آن را به سرقفی بازار خود تبدیل کرده اند جای شگفتی ندارد. خورده بورژوازی کشورهای ثروتمند، مدافعان حقوق بشر

از حقوقی دفاع می کنند که خودشان از آن برخوردارند، یا می توانند از آن برخوردار باشند و می خواهند آنانی که به خود آنان شباهت دارند نیز از چنین حقوقی برخوردار باشند. چرا انرژی خود را صرف مبارزه علیه گرسنگی در جهان کنند در حالی که ظرف خودشان پر است؟ چرا برای تصاحب عمومی ثروتها مبارزه کنند در حالی که هیچ مشکلی برای پایان بردن ماه سی روزه ندارند؟ با مبارزه برای حقوق بشر، با آب مقدس روح تازه به دوران رسیده شان را از بلایائی به دور نگه می دارند که شرایط زیستی شان هرگز به آنان اجازه نمی دهد که ریشه های ستم و بی عدالتی را به پرسش بگیرند، یعنی واژگانی که دائماً به زبان می آورند ولی بی آنکه بدانند از چه چیزی حرف می زنند.

از دیدگاه آنان اهمیتی ندارد که فقرا فقیر باشند، زیرا فقرا بطور کلی خواهان چیزی بجز بازشناسی فردی هستند که به علت نبود حقوق اجتماعی ناممکن شده است. وقتی ثروت عظیم در کنار فقر عظیم قرار می گیرد، طرح فراخواستهائی مانند آزادی بیان می توانست با حداقل جدیتی که سزاوار می دانستند، پافشاری روی باز پس گیری رسانه هائی باشد که سرمایه داران کنترل آنها را بدست دارند، و بر این اساس می توانستند شرایط اطلاع رسانی عینی تری را ایجاد کنند. ولی هرگز از یک مدافع حقوق بشر نشنیده ایم که از این نوع فراخواستهها مطرح کند. با وجود این، موضوع کنترل رسانه ها وقتی در معرض رعد و برق انتقام قرار می گیرد که از سوی دیکتاتورهای بدجنس اعمال شده باشد، ولی برای بقیه هیچ مانعی ندارد. به این معنا که این گستاخی گزینشی و به اصطلاح بشردوستانه قربانیانش را انتخاب می کند. دیگران می توانند بروند بمیرند. طی سقوط کمونیسم در سال 1991، سازمانهای حقوق بشری فریاد پیروزی سر دادند. ایدئولوژی حقوق بشری برای مبارزه علیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ابداع شده بود و این پیروزی نهائی از آن جهان بینی آنان بود. ولی هیچ یک از این سازمانها به زندانهای شوروی که از مدتها پیش خالی مانده بود اشاره ای نکردند و اقتدارگرایی که فلسفه سیاسی سالهای 70 از آن به مثابه شرّ مطلق یاد می کرد صدفی تهی بود.

وقتی می بینیم در دوران ریاست جمهوری التسین (1991-2000) امید به طول عمر تحت تأثیر اصلاحات ساختاری که از سوی صندوق بین المللی پول به روسیه دیکته شده بود تا 10 سال سیر قهقرائی پیمود، در این مورد نیز صدائی از سوی بشردوستان شنیده نشد. معمولی ست. پیرهائی که دسته دسته در بهشت سرمایه داری می میرند جذبۀ خاصی برای مدافعان حقوق بشر ندارند.

بشریت غرقه در درد و رنجی که سازمانهای غیر دولتی نگران آن هستند به مخلوطی از افراد انتزاعی، تمرکز یافته خلاصه می شود که سرنوشت آنان تنها وقتی مورد توجه قرار می گیرد که از نقض حقوق فردی شان، به طریق اولی در کشورهای دور یا جنوبی که محاکمه آن از سوی «افکار عمومی» غرب در جریان است شکایت کنند و دست به افشاگری بزنند. ولی هرگز دیده نشده که «عفو بین الملل»، که فقط عنوان آن به تنهائی حاکی از تبلیغ دروغین است، به 800 میلیون نفری که در جهان از کمبود تغذیه رنج می برند یا به هزاران نفر کارگری که از سوی شرکتهای چند ملیتی غرب در مناطق بهره برداری در

مرز مکزیکی استثمار می شوند اعتراض کند. بی گمان پاسخ می گویند که این موضوع به کار اجتماعی این سازمان مربوط نمی شود، و من به سهم خودم پاسخ می گویم که دقیقاً این همان مشکلی است که باید روی آن پافشاری کنیم.

این سه وجه گزینشی در گزینش حقوق بشر، افراد مربوطه، و سرانجام کشورهایی را که هدف نورافکن قرار می دهند، خیلی مسائل را توضیح می دهد. ابتدا می گوید که قربانیان را الکی می کنیم و با دقت از خدشه دار ساختن ساختارها اجتناب می ورزیم، از جمله استثمار سرمایه داری «جهانی» شده که مسئول 90% بدبختی ها و بلایایی است که گریبان بشریت را گرفته. و همین موضوع شیفتگی سازمانهای غیر دولتی حقوق بشری را برای دفاع از هم جنس گرایی و دگرباشی جنسی آشکار می کند. مبارزه علیه تبعیضی که این گروه دگرباش جنسی متحمل می شوند توجیه پذیر است، ولی باید روی تأثیرات و تجمعاتی که بر پا می کند هوشیار باشیم. زیرا این آرمان از دیدگاه حقوق بشری خورده بورژوا نسبت به شکاف اجتماعی مزیت دارد و برای حذف مسئله مناسبات طبقاتی به خدمت گرفته می شود. به بیان خلاصه تر به مبارزه برای حقوق بشر جهانشمولیت انتزاعی می بخشد که متعاقباً برای منافع طبقات حاکم مورد بهره برداری قرار می گیرد.

وجه گزینشی در رویکردهای حقوق بشری به ما اجازه می دهد تا به همچنین دریابیم که به چه علتی اتهام به نقض حقوق همواره روی محور شمال به جنوب می گردد. برای مثال، هرگز در رسانه ها نمی بینیم که سازمان غیر دولتی ونزوئلایی علیه دستیاری مثنی ملیاردر روی تقریباً کل رسانه ها در فرانسه یا در ایالات متحده آمریکا اردوی تبلیغاتی راه بیاندازد.

ولی بر عکس، سازمانهای غیر دولتی غرب بی وقفه نقض آزادی رسانه ها را در ونزوئلا اعلان می کنند، در حالی که رسانه های ونزوئلا زیر کنترل دولت نیستند و به عده ای از سرمایه دارانی تعلق دارد که آنها البته علیه دولت مبارزه می کنند. ماشین جنگی علیه دولتهای لاجباز، در نتیجه حقوق بشری به مصداق «کلاه سفیدها» ئی که به یمن 15 ملیون دلاری که از سوی بنیاد بریتانیایی واریز شده در سمت راست صحنه نقش امدادگر پزشکی با برانکاردر را بازی می کنند و در سمت چپ صحنه نقش جهاد طلبان را به عهده می گیرد. به وسیله یک کیسه از وسائل گیریم، حتا موفق شدند قربانیانی را بزک کنند و مردم بی خبر از همه جا را پای پنجره های کوچک کامپیوتر یا تلویزیون دچار بهت زدگی کنند.

این نمونه ها در عین حال نشان می دهد که کارکرد الزامی ایدئولوژی حقوق بشری از سوی دستگاه های ایدئولوژیک همگانی که سازمانهای غیر دولتی جزئی از آن هستند به خدمت گرفته شده تا دولتهای مستقل حاکم را آماج حمله قرار دهند.

بنیاد جامعه باز (Open Society) در اتاقکهای فکری و نهان خانه های توطئه چین که زیر پوشش فعالیت بشر دوستانه در پیوند با انقلاب های رنگی که در خارج سازماندهی شده در منازعات نظامی شرکت دارند، کهکشان حقوق بشری در همه جا با پخش بودجه، بازی زبانی و گواهینامه اخلاقی برای آنانی که کار را بهتر انجام دهند و بهتر بذر آشوب و هرج

و مرچ را در کشورهائی که سیا (CIA) در فهرستش به ثبت رسانده مداخله می کند. یعنی ایجاد هرج و مرج در کشورهائی که یگانه گناهاشان مقاومت در مقابل فرادستی غربی هاست.

روسیه در این زمینه تجربیاتی را پشت سر گذاشته و می دانیم که این گروه «فمن» (Femen) یا «پوسی رایت» (Pussy Riot) نیمه احمق و «اگزیبیسیونیست» که علیه منافع مردم روسیه فعال شده بودند را خنثی کرد. این گروه به نام حقوق بشر آگاهانه هماهنگ شده بود، همه هیاهوها به هدف تهی کردن حق تعیین سرنوشت ملت‌ها راه اندازی شده بود. این گونه مداخلات روی خطر انفجار در جوامعی که پیشرفت یا مقاومتشان باب طبع و اشنگتن، لندن یا پاریس نیست سنگینی می کند.

گرچه مداخلات نظامی در ابعاد گسترده نزد دیگران همیشه به نتایج مطلوب و محاسبه شده نرسیده، ولی از این پس این شمشیر داموکلس را جایگزین کرده اند و روی سر آنانی که شهادت مقابله با انحصارات دلار را به ذهنشان راه می دهند به حرکت در می آورند. در فقدان اپوزیسیون های خارجی معتبر و مجهز به جنگ افزار سنگین، غرب متکبر پرچم بین المللی بشر دوستی را به اهتزاز در می آورد. پی گیری این سیاست به عهده چپ گرایانی واگذار می شود که توهماتشان را در گفتمان پر طمطراق پوچ و فراموشکاری تروتسکی با برنارد هانری لوی (مشهور به BHL) حل می کنند، و آینه دروغگوی حقوق بشر را به شکل جنون آمیزی نشان می دهند و بسیاری از پاک سرشتان را نیز شیفته خود می کنند، زیرا نمی بینند که این ایدئولوژی (حقوق بشر) نقاب دروغین امپریالیسم است.

غرب گرچه بر این باور است که اکسیر طلایی را کشف کرده، با وجود این بینش حقوق بشری معنای مشخصی ندارد. برای چینی ها، نخستین حقوق مربوط به خوراک و در این حد است که انسانها از گرسنگی نمیرند. چنین امری در اولویت جریان چپ غربی وجود ندارد، در غیر این صورت بجای دفاع از اقلیتها، انرژی بیشتری را برای مبارزه علیه گرسنگی در جهان بسیج می کردند. ولی در این اختلاف نظر دلیل کافی وجود ندارد که از آن به این نتیجه برسیم که نظریه چینی ها بی ارزش است. ارسطو می گفت: «وقتی چند نفر هستیم، کمتر در معرض خطا قرار می گیریم تا وقتی که به تنهایی تصمیم می گیریم.» خیلی دلمان می خواهد که یک میلیارد و 379 میلیون چینی در اشتباه باشند، ولی به سختی بتوانیم باور کنیم که در همه امور چنین بوده است، زیرا کشور آنان که در سال 1949 تقریباً یک ویرانه چیز بیشتری نبود، امروز به نخستین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده است. در فقدان چند مثنی که سزاوار پوزه هایشان باشد، کمی فروتنی انسان غربی را از تمایلات خدشه ناپذیرش برای درس دادن به همه جهان باز خواهد داشت.

Bruno Guigue

La source originale de cet article est Mondialisation.ca

Copyright © [Bruno Guigue](http://BrunoGuigue.com), Mondialisation.ca, 2017

لینک منبع اصلی :

<http://www.mondialisation.ca/la-supercherie-du-droit-de-lhommisme/5605410>

ترجمہ حمید محوی

پاریس، 28 اوت 2017